

بنياد فرهنگي كهزاد

ناوا ويهارا
يا معبد نوبهار بلخ

نگارش: الفرد فوشه

ترجمه: احمد علي كهزاد

ناوا ویهارا یا معبد نوبهار بلخ

نگارش: الفرد فوشه

ترجمه: احمد علی کهزاد

بنیاد فرهنگی کهزاد

در میان تمام آبدات بودائی بلخ آنکه بیش از همه در یادداشت های زوار چینی و سیاحین عربی تذکار یافته بلاشبه «ناوا ویهارا» یا «نو بهار» یا «معبد نو» است. «نو» صفتی است که حتی بعد از ویرانی کامل معبد هم در اذهان باقی مانده و مربوط به آن سوالی در خاطر میگذرد که آیا واقعاً این معبد معروف بلخ در کدام عصر بصفت معبد نو و جدید یاد میشود؟ در زمان عبور زائر چینی، هیوان تسنگ، یعنی در اوائل سال 630 مسیحی معمولاً بنای آنرا به یکی از پادشاهان مملکت نسبت میدادند و مدققین در تیسره های خود این پادشاه مملکت را حتی کنیشکا تصور کرده بنای معبد نوبهار را به او نسبت داده اند. از طرف دیگر اگر دقتی در یادداشت های چینی ها بعمل آید، واضح میشود که «هیوان تسنگ» و «یه تسنگ» متفق بر آنند که معبد «ناوا ویهارا» به طریقه کوچک نجات⁽¹⁾ و در نتیجه محتملاً به مدرسه «سرواستی وادن Sarwastivaden» تعلق و ارتباط داشت و تنها کانون مذهبی بودائی شمال هندوکش بود که با تربیه دائمی یک عده علما و دانشمندان متبحر کسب افتخار و شهرت نموده بود. اگر چه شخصاً خود من از منسوبین «سورین» هستم ولی اعتراف میکنم که شهرت آفاقی و قابل ملاحظه معبد نوبهار تنها منوط به تبحر دانشمندان نبوده بلکه جهات دیگری داشته که با دانش کمتر ولی با روح عامه بیشتر تماس و ارتباط داشت و آن عبارت از یک هیكل زیبا و قیمتدار بودا و سه یادگار شخصی او از قبیل دندان و جام و جاروب او بود. زائرینی که با چشم خویش یادگارهای فوق الذکر بودائی را در معبد نوبهار بلخ میدیدند، هدیه و تحفه های گرانبها تقدیم میکردند. ما اروپائی ها میدانیم که از بن رهگذر چه پول سرشار نصیب کلیسا ها میشد پس آنچه که در باب دارائی معبد بلخ گفته اند حقیقت داشت و میزان آنرا خود تصور میتوانید. این دارائی به اندازه ئی بود که در داستان ها برای حفاظت آن از «ویسراوانا Vaiceraona» رب النوع حامی شمال استعانت میشد و او هم در جلوگیری چپاول یغماگران کوچی موفق نمیشد.

کمی بعد از تاریخ عبور هیوان تسنگ یعنی بعد از 652 و بار دیگر بعد از 661 در اثر تهاجمات مدهش عرب نه تنها دارائی معبد «نوبهار» به یغما رفت بلکه اصل بنای آنهم

ویران گردید ولی ویرانی این کاخ پارینه و کهن چنان تاثیر در نویسندگان عرب باقی گذاشت که خود اسباب شهرت آن گردیدند.

زائر چینی هیوان تسنگ که در استعمال کلمات و اصطلاحات دقت زیاد بخرچ میداد، معبد معروف بلخ را بصورت صحیح «ناوا سنگهارمه Navs Sangharma» نوشته و «نوبهار» که از طرف جغرافیه نویسان عربی استعمال شده همان اسم عامیانه «نوه ویهارا» است که در دهان توده مردم افتاده بود و هر دو عبارت از همان یک معبد معروف بلخ میباشد.

اگر بعضی از نویسندگان معاصر از ین معبد، آتشکده ئی ساخته اند، بخیال عاجز من اشتباه کرده اند و این اشتباه هم دلیلی دارد واضح و قصدی و خواسته اند بصورت قطع و حتم برمکی های معروف را احفاد موبد موبدان بسازند و چون اخیرالذکر در عصر ساسانی در بلخ تمرکز داشت برمکی ها را از اولاد که مؤسس خاندان معروف این وزرا که نامش مانند هارون الرشید در خاطر ها نقش بسته گاهی کوچکترین ارتباط خانوادگی به موبد موبدان معبد نوبهار نداشته زیرا این امر و این نسبت در عرف بودائی آنوقت مفهومی نداشت بلکه به صاحب وظیفه دیگری که تقریباً شباهت به «متولی باشی» امروزی مشهد یا مزار شریف دارد، تعلق میگرفت.

شبه ئی نیست که اداره یک کانون بزرگ مذهبی، چنان کانونی که دارای درآمد زیاد و فوق العاده باشد و از آن حتی خزانه سلطنتی سهمی بگیرد، کار یک نفر «کرمه دانا Karmadana» یا یکنفر راهب عادی نیست بلکه بگمان من کار مامور بزرگی بوده که تقریباً به هفت فرسنگ یا به چهل کیلومتر مربع اطراف معبد حکمرانی داشته و این مامور از جمله اشخاص غیر روحانی بوده نظیر این اداره در مؤسسات مذهبی افغانستان قدیم در نقاط دیگر هم وجود داشته و از آن جمله کمیسیونی است مرکب از پنج نفر عاملین غیر روحانی که قرار یادداشت های زائرین چینی «هیوان تسنگ» و «فاهین» مامور جمع آوری عایدات و تحایف پنج یادگار بودا در معابد هده (جلال آباد فعلی) بودند و این هیئت وظیفه دار بود که از روی دیانت و امانت در جمع آوری پول نذر و اوقاف و دیگر عایدات معابد هده صرف مساعی نمایند که جزئیات این موسسه خیریه را هم میتوان از یادداشت های دو نفر زوار مذکور بدست آورد.

قراریکه در ظاهر امر گمان میرود اگر خواسته باشیم که در کلمه «برمک» اختصار کدام عنوان و لقب هندی را جستجو کنیم، بنده به سهم خود ریشه اسم «برمک» را در کلمه «پراکرمه Parakrama» ارتباط نمیدهم زیرا از ین راه و از ین طرف نه به اساس مدارک تاریخی و نه به اساس اصول فق اللغه بجائی رسیده نمیتوانیم بلکه تعلق آنرا به کلمه «نوه کرمیکه Navakarmika» بهتر و بیشتر میدانیم. در قرن 17 در فرانسه برای این وظیفه لقبی وجود داشت که عبارت از «ناظر قصور سلطنتی» بود. لقب «نوه کرمیکه» در جعبه مخصوص کنیشکا (در موزه پشاور موجود است) ذکر رفته و تنها لقبی است که با اسم پادشاه یکجا یاد شده و از ین جا اهمیت آن واضح میشود. آیا پاره جزئیاتی

که راجع به «نوبهار» در متون عربی موجود است، محض در اثر ارتباط اداری این موسسه به خاندان معروف «برمکی» های بلخ بما نرسیده است؟ در این متون تا جایی که به نوبهار ارتباط دارند، همیشه کلمه «گنبد» استعمال شده (این کلمه در عرف محلی همیشه در مورد تعیین استوپه استعمال میشود) و از خود محوطه ئی داشته (بلا شبه مربع) که حیاط داخلی مدخل 630 حجره دیگر در آن باز میشد و این چیزها مو به مو به یک معبد بودائی به سبک هندی موافقت تام دارد. چون میدانید که هدف اصلی من تعیین محل دقیق نوبهار بلخ است، به مسائلی که ضمناً ارتباط به اصل موضوع داشت تا اینجا پرداخته شد. اگر در نظر باشد که شواهد و بقایای یک بنای مذهبی را جستجو کنیم و ببینیم بهتر از معبد نوبهار نخواهیم یافت و تعیین محل و موقعیت و شواهد آن در ظاهر امر اشکالی ندارد زیرا با وجودیکه روایات بودائی یک قلم از میان رفته، روایات اسلامی در میان است و بقرار آن دروازه بزرگی که در حصار جنوبی بلخ گشوده شده بود و امروز بنام دروازه «بابه قو» یاد میشود، سابقاً دروازه «نوبهار» خوانده میشد. قراریکه پیشتر یادآوری نمودم⁽²⁾ هیوان تسنگ راجع به «نوه سنگهارمه» معلومات توپوگرافی دقیق تری میدهد. نظر به عرف و عادات وقت روی هم رفته اینقدر واضح است که پسته مرکزی عمرانات مربوط به معبد نوبهار در بیرون شهر و در گوشه جنوب غرب آن وقوع داشت. قرار یادداشت های زایر چینی، هیوان تسنگ، استوپه ئی به ارتفاع «200 قدم» در شمال و یک «ویهارا» بطرف جنوب غرب دیده میشد و مانند قبور یک قبرستان چندین صد استوپه کوچک که هر کدام مدفن خاکستر یکی از دانشمندان فقید بود، ماحول آنرا فراگرفته بود. امروز اگر کسی از دروازه «بابه قو» خارج شود، اول از یک منطقه ئی عبور میکند که در پیش گاه اهل نظر مقام متبرک دارد و مملو از زیارتگاه های متعدد و قبور مربوط هر کدام آن میباشد و کمی دورتر در دو طرف جاده قدیم که از شهر بلخ بطرف هند میرفت به اصطلاح محل دو تخت بزرگ تقریباً غیر قابل انهدام وجود دارد بنام «توپ رستم» و «تخت رستم» که اولی بطرف راست یا طرف غرب و دومی بطرف چپ یا سمت شرقی واقع شده است. بدبختانه آنچه باید در ین مورد تذکر داده شود این است که موقعیت متقابل این دو تخت به هیچ وجه با معلوماتی که زائر چینی داده مطابقت نمیکند و مقصد اصلی و اساسی بنای تخت رستم معمائی است که تا حال حل نشده است و بدتر از همه این است که بیهوده در ماورای دیوارها و اشجار باغ های ماحول و مجاور در تجسس یک تخت بزرگ دیگر هستم حال آنکه تحت نگاه ما یک تخت که بقایای یک آبدۀ باستانی است اضافگی کرده و دو عدد دیگر که مورد احتیاج کلی است، بکلی وجود خارجی ندارد. یعنی طبق یادداشت های زایر چینی «تخت رستم» که وجود دارد با معلومات او سر نمیخورد و دو تخت دیگر که بقایای آبدات عصر او باشد ابداً اثری از خود نگذاشته است. تنها «توپ رستم» در ین میان روشنی اطمینان بخشی به قضایا می اندازد و فوراً به تعقیب این جمله به منتهای مسرت یاد آور میشوم که خوشبختانه به یک نقطه اساسی واصل شده ایم و آن این است که «توپ رستم» واضح یک استوپه بودائی میباشد.

اقتباس و ترجمه از کتاب: "راه های قدیم بلخ و تاکزیلا"، تألیف الفرد فوشه.
 /مجله آریانا، شماره 60، اول جدی 1326، کابل//نشر مجدد نوامبر 2011، بنیاد
 فرهنگی کهزاد/